

یک مترجم ساده ساده



عبدالله توکل

یادداشت

همه آنها که در کار ترجمه هستند عبدالله توکل را می‌شناسند. بی‌شک او را می‌توان پرکارترین مترجم این چهل سال اخیر دانست. در تمام این سالها، در مطبوعات و نشریات مختلف و در رادیو به کار بررسی و نقد کتاب و معرفی هنرمندان و نویسندگان پرداخته است. در طی بیست سال از طریق چند برنامه رادیویی بیش از هر کس دیگر، به معرفی و بررسی هنرمندان و متفکران جهان پرداخته است.

اما در کار ترجمه هرگز به دنبال رسم روز نرفته است. هرگز به دنبال نامداران نرفته است. در وسیع‌ترین محدوده‌ها و طبقه‌ها کار کرده است و در صورت آثارش همه چیز می‌توان دید:

از متن کهن دافنس و کلوتنه تا نویسندگان معاصر فرانسه، از ادآلبرت دوشامیسو، از رمانتیک‌های آلمانی تا استادان، از پیترچینی (نویسنده محبوبش در ادبیات پلیسی) و کتاب‌های پلیسی سری «سیاه فرانسه» تا مقالات فاضلانه سرازایا برلین، و او این همه را با همان وسواس و علاقه و پشتکار دنبال کرده است، مسیری طولانی از اولین سالهای دهه ۲۰ تا کنون.

آقای توکل، شما چند سال است که ترجمه می‌کنید؟

- من در حدود چهل و هشت نه سال است که ترجمه می‌کنم.

بگذارید از اطلاعات شما استفاده کنم.

ترجمه از چند سال پیش در ایران شروع شده

و از کی به شکل امروزی رواج پیدا کرده؟

- من مترجم ساده‌ای هستم. به این سؤال شما باید استادان

تاریخ و استادان ادبیات کشور جواب بدهند... اما اجازه بدهید

چند کلمه‌ای در این باره بگویم. هرودوت که حدود سال ۴۸۴ پیش

از میلاد به دنیا آمده بود و حدود سال ۴۲۵ پیش از میلاد از دنیا





رفته است - به قراری که اندره ژید در یکی از کتابهایش می گوید - نوشته است که ایرانیها در آن زمان در مدرسه یونانیها درس می خوانده اند. - حالا بگذارید کمی نزدیکتر بیاییم. به قراری که در فرهنگ معین آمده است شهر گندی شاپور که شاپور اول در خوزستان ساخت از ابتداء کانون دانش و دانشمندان بوده است. پاره ای از کتابهای یونانی به زبان پهلوی برگردانده شد و در این شهر گرد آورده شد - دانشگاهی هم در آن شهر ساخته شد که تا قرن دوم و سوم هجری برپا بود. در آن جا دانشمندان و پزشکان از تجارب ملل گوناگون، یعنی از طب ایرانیان و هندوان و یونانیان و اسکندرانیان و سریانیان استفاده می کرده اند. مخصوصاً در زمان انوشیروان دامنه تحقیق در آن جا توسعه یافت -

مثال دیگری می آورم. می دانید، کلیله و دمنه که مجموعه داستانهایی است در عهد ساسانیان از زبان سانسکریت به زبان پهلوی برگردانده شده است. و پس از حمله اعراب به ایران عبدالله بن مقفع این کتاب را از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانده است و این کلیله و دمنه ابن مقفع در عصر نصر بن احمد سامانی و به فرمان او به دست ابوالفضل محمد بلعمی به نثر فارسی برگردانده شده است و بعد می رسیم به مرزبان نامه که در اواخر قرن چهارم هجری به زبان طبری نوشته شد و در اوایل قرن هفتم هجری سعدالدین وراوینی آن را از زبان طبری به زبان فارسی معمول عصر خودش ترجمه کرد.

نمونه های دیگری هم می توان در این زمینه ذکر کرد مثل تاریخ طبری، تاریخ یمنی و این گونه چیزها... اما چنانکه گفتم، تاریخ ترجمه را باید از استادان تاریخ و ادبیات پرسید...

می دانید، ترجمه از انواع مبادله های فرهنگی است و مثالهایی که برایتان آوردم نشان می دهد که این مبادله فرهنگی از آغاز کار وجود داشته است... اما ترجمه به شکل امروزی بیشتر از صد سال است که شروع شده است... در دوره قاجار که ارتباط با جهان خارج بیشتر شد، به همان ترتیب هم ترجمه شروع شد. و به یقین آشنایی ما با ادب و فرهنگ اروپا در آن زمان رفته رفته مقدمه ای برای این کار شد. می دانیم که جهانگردهای فرهنگی - به قراری که سرپرسی سایکس نوشته است - از سالهای پیش به ایران می آمدند و بعد مستشرقها به ایران آمدند... و این رویدادها مایه کنجکاویهایی شد و این کنجکاوها آشناییها را بیشتر کرد. در اوایل مشروطیت کار ترجمه - اگر بتوانیم کلمه رونق را در این جا به کار ببریم - رونق گرفت. من ترجمه هایی که یادگار آن زمانه است دیده ام... مثل ترجمه مانون لسکو یا ترجمه دکامرون اثر بوکاسیو که در دوره قاجار صورت گرفته است. بعد، می رسیم به اوایل قرن

چهاردهم خودمان - برای ترجمه، شاید برنامه ای نوشته شد. وزارت معارف گروهی از دانشمندان و استادان آن زمان را گرد آورد و کتابهایی از زبانهای فرنگی به فارسی برگردانده شد که می توانیم بگوییم کتابهای ارزشمندی بود. این نهضت نهضت بسیار خجسته ای بود. همین نهضت در ترکیه هم به راه افتاد و ثمره آن این شد که ترکها در زمان حاضر - می توان گفت - که ترجمه بزرگترین شاهکارهای ادبیات دنیا را در دسترس دارند. وزارت معارف آنجا سیاهه ای از آثار نویسندگان بزرگ همه کشورهای جهان فراهم آورد و ترجمه این کتابها را به دست اشخاصی سپرد که حقیقه زبان می دانستند... و نتیجه همین چیزهاست که اکنون در ترکیه ناشرها آگاهانه به دنبال مجموعه آثار می روند و آگاهانه کتاب گلچین می کنند - اما نهضتی که به این ترتیب در ایران به راه افتاده بود، دولت مستعجل بود -

بعد، جریان ترجمه سرعت خودش را از دست داد... اما باید بگویم که در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ کتابهایی جسته و گریخته به زبان فارسی برگردانده می شد و برخی از این ترجمه ها را که به تصدی وزارت معارف صورت گرفت یا نتیجه انتخاب و حسن انتخاب اهل قلم بود، می توان از زیباترین ترجمه ها شمرد... و اجازه بدهید که من به پاس احترام از استادانی مثل علی اصغر حکمت، فروغی، نصرالله فلسفی ورشید یاسمی و سعید نفیسی و پژمان بختیاری نام ببرم.

اگر این ترجمه ها را کنار بگذاریم، در سمت دیگر، می رسیم به ترجمه کارهای الکساندر دوما، میشل زواگو... کنان دوویل و دیگران... البته رمان پلیسی را هم نباید فراموش کرد.

پس از سوم شهریور، ترجمه به شکل جدید پا گرفت... ناشرهایی مثل ابن سینا، سپهر، چمن آرا، کانون معرفت دست به انتشار آثار نویسندگان اروپایی و امریکایی شدند... برخی از احزاب هم برای پیشبرد کار خودشان باعث رونق بازار ترجمه شدند و در این دوره که آثار گوگول و پوشکین و تولستوی و داستایفسکی



و بالزاک و تسوایگ و بسیاری دیگر به زبان فارسی برگردانده شد... اما باید بگویم که در این دوره ماهی بیشتر از دو کتاب منتشر نمی شد.

آیا این چیزها به سلیقه ناشرین ارتباط نداشت؟

- این نکته را باید در نظر داشته باشیم که در آن زمان ناشری به معنی درست کلمه وجود نداشت و ناشرهایی که من در این جا برشمردم در مقام مقایسه با ناشرهایی که در اروپا و امریکا و در برخی از کشورهای آسیا مثل هند و ژاپن و چین می بینیم، ناشر نبودند.

مثلا توجه و علاقه به جینگوز رجائی و نات پینکرتون و این قبیل پلیسی ها و بعدها شرلوک هلمز به دلیل وجود بنگاه افشاری نبود؟

نه، نات پینکرتون و جینگوز را مردی به نام «شوشتری» که از مردم استانبول ترکیه بود نشر می داد. بنگاه افشاری تا آنجا که می توانم بگویم کارهای نویسندگان ایرانی را چاپ می کرد. ولی در هر حال، و روی هم رفته ناشری به این عنوان که مقصود شماست وجود نداشت.

ترجمه کتاب های خوب با یک فرد شروع شد، یا با یک سازمان نشر شروع شد؟

این را دقیقاً نمی شود گفت. خط مشخصی که نمی توان رسم کرد. در سال های ۱۳۲۰ من و سید حسینی ارضاسید حسینی ا به حسن معرفت، که الان مرحوم شده است، پیشنهاد کردیم که شما بیاید و یک رشته کتاب، به شکل یک مجموعه به نام صد کتاب از صد نویسنده بزرگ ترجمه کنید، و این تقریباً هم آغاز همه چیز شد و هم به کار ترجمه رونقی داد. من آن موقع در سال های ۱۳۲۲ و ۲۳، در حدود ۱۹ یا ۲۰ سال داشتم. سید حسینی هم تقریباً هم سن و سال من بود. در آن زمان شخصی هم به نام مهندس مشایخی بود که ترجمه هایش را به نام فرهاد امضاء می کرد. یکی دو کتاب به انتشارات ابن سینا داد که چاپ کند. کتابفروشی ابن سینا در آن زمان در ضلع جنوبی میدان مخیرالدوله بود و چند کتاب مثل ماری آنتوانت و فوشه و نظایرش را چاپ کرد. بعدها در همان سلسله صد کتاب، آثاری از بالزاک و بی پرلویی و زیلاهی مجار در آوردیم.

صد کتاب را چه کسی انتخاب می کرد؟

ما انتخاب می کردیم، من و سید حسینی...

ملاک انتخاب تان چه بود؟ به ترتیب از

کشورهای مختلف انتخاب می کردید؟

پس بگذارید کمی بازترش کنم. در آن زمان که آمدم تهران، کمی فرانسه می دانستم. اما تلاش می کردم که یاد بگیرم. به هر وسیله ای که بود تلاش می کردم یاد بگیرم. همیشه ده دوازده جمله فرانسه توی جیب داشتم و هر جا در مغازه، خیابان یک فرانسه زبان گیر می آوردم این ها را از او می پرسیدم. از همان زمان علاقه به کتاب داشتم. دوران جنگ بود و راه اروپا بسته بود و کتاب نمی آمد. اما پیش از این دوره کتاب فروشی هایی مثل ابن سینا کتاب از خارج وارد می کردند. مقادیری هم کتاب دست دوم بود. یک کتابفروشی به اسم هاشمی در چهار راه یوسف آباد سابق بود که کتاب فرانسه داشت یا کتاب فروشی به اسم داویان که یک ارمنی بود و کتاب فرانسه می فروخت. یادم هست کتابی از او خریدم به اسم زن و بازیچه. آمدم منزل و شروع کردم به خواندن و آنقدر کتاب را دوست داشتم که همان روز خواندم، و شروع کردم همان لحظه به ترجمه. کار نویسنده ای بود به نام بی پرلویی، که ما [به این خاطر که باری را هم پاریس می گفتیم] آن را به نام بی پرلوتیس نوشتیم، اما در اصل لویی بود. اواخر جنگ دوم بود که کتاب فروشی فرانسه در یوسف آباد باز شد و کتاب می آورد. ما می خریدیم و اگر به کتابی



برخورد می کردیم که دوست داشتیم ترجمه می کردیم. من کتاب نامزدی را هم از همان جا خریدیم. بعد تازه با بالزاک آشنا شدیم و آرام آرام، تازه به وجود تاریخ ادبیات پی بردیم و با آن آشنا شدیم و کتاب هایی راجع به تاریخ ادبیات کشورهای گوناگون پیدا کردیم و خواندیم. همکاری با سید حسینی بیشتر از چهار - پنج سالی طول نکشید، چرا که به مناسبت شغلی مجبور شد به غرب ایران برود و ارتباط قطع شد به دنبال خواندن کتاب ها، عاشق کتاب شدم. عطشی در من به وجود آمد. که باعث می شد مرتب بگردم و جستجو کنم و کتابی پیدا کنم، مثل دختر چشم طلایی بالزاک... و همین طوری شد که صحبت اشتفان تسوایگ پیش آمد و کتاب هایی از او ترجمه کردیم. در این دوره من با نویسندگان بسیار آشنا شدم. بعدها به دانشسرای عالی رفتم، اول دانشکده ادبیات در رشته زبان و بعد دانشسرای عالی رشته زبان. آشنایی ما با فرانسه این طوری بود که مرتب بیشتر می شد.

گفتید که به تهران آمدید، از کجا آمدید؟

فرانسه را کجا یاد گرفتید؟

من از اردبیل آمدم. در اردبیل زبان فرانسه می خواندیم. معلمین درست و حسابی که نداشتیم. معلمی داشتیم که در منزل چند تا لغت فرانسه را روی کاغذی می نوشت، و اگر توی کلاس می توانست از فرصت استفاده کند و بی آنکه ما ببینیم، آن تکه کاغذ را از جیبش در آورد و روی میز بگذارد درس می داد و گرنه چیزی را بهانه می کرد و درس فرانسه تعطیل می شد. و مگر ما با این روش اصلاً چقدر یاد می گرفتیم. در کلاس نهم معلمین درست تری پیدا کردیم. معلمین دیپلمه و حتی یک معلم لیسانسه در سال ۱۳۲۱ آمدم تهران. در طول این سال ها هر چه می خواندم از بر می کردم. کلاس ششم را در دارالفنون خواندم. معلم فرانسه ما دکتر بروخیم بود، که مدتها روزنامه ژورنال دو تهران زیر نظر او بود. بعد من در دانشکده حقوق و بعد ادبیات بود که زبان فرانسه را ادامه دادم.

اولین ترجمه تان چه کتابی بود؟

در سال ۱۳۲۱ بود، کتابی به نام «از انگلستان دیدن کنیم» یک کتاب جهانگردی بود که من نسخه فرانسه اش را یافته بودم. دیدم اطلاعات جالبی از انگلستان دارد، ترجمه کردم و یکی از دوستانم که ناشر هم نبود آن را چاپ کرد.

علتش چه بود؟ نفن بود یا پولی هم در کار

بود؟

پول؟ چه پولی؟ صحبت پولی در آن موقع نبود. همین کتاب در جمع ۱۰۰۰ جلد چاپ شد، به قیمت یک تومان. از مجموع ۱۰۰۰ تومان چقدر ممکن بود گیر من بیاید بیشتر علاقه بود. منتها من از سال ۱۳۲۲ به مطبوعات رفتم. کار مطبوعاتی من از همان سال ادامه داشت. آنقدر مقاله و داستان ترجمه کرده ام که حد ندارد. می توانم بگویم، بیش از دو سه هزار داستان کوتاه برای نشریات مختلف ترجمه کرده ام...

هیچکدام را دارید؟

حتی یک دانه اش را هم ندارم. حتی یکدانه اش هم.

چند سال سابقه مطبوعاتی دارید؟

از ۱۳۲۱ یا ۲۲ تا ۱۳۵۷...

این اواخر را در مطبوعاتی کار کرده اید که

قصه ها در دسترس باشند؟

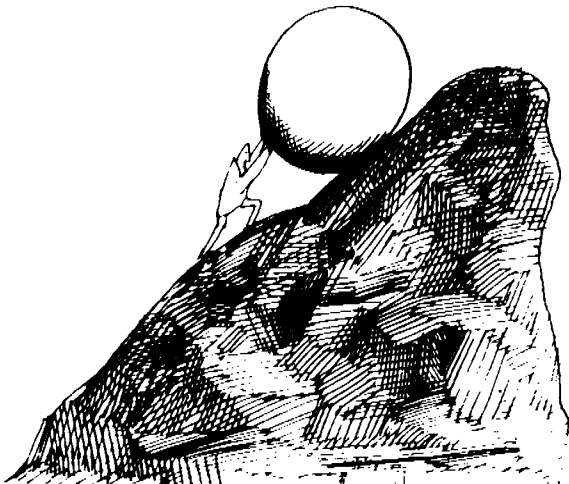
یادتان باشد که من همیشه مستاجر بوده ام. از این خانه به آن خانه. و نمی توانستم همه اینها را جمع کنم و دنبال خودم از این خانه به آن خانه بکشم. یادم هست که مدت ها در مجله صبا کار می کردم. شنبه ها که به مجله می رفتم دست کم سی چهار تا مقاله ریز و درشت می بردم.

سریع ترجمه می کردید؟

سریع. بگذارید مثالی از سرعت ترجمه بزنم. من در آن سالها ۳ تا ۴ رمان پلیسی برای مجله ها ترجمه می کردم و البته داستان های کوتاه پلیسی هم. سردبیر وقت زن روز مدت ها بود اصرار می کرد که برای زن روز هم یک رمان پلیسی ترجمه کنم. روزی سرانجام رمانی پیدا کردم. به نام محاکمه بلامی که خیلی جالب و خواندنی بود. کتاب ۴۴۰ صفحه به قطع جیبی بود. روز چهارشنبه ای بود و من از سردبیر دو سه بسته کاغذ مجله زن روز گرفتم و آمدم به منزل و کتاب را همان روز عصر شروع کردم. تمام ۵ شنبه که تعطیل بود و جمعه و شنبه و یکشنبه و عصر روز دوشنبه را ترجمه کردم. روز سه شنبه تمام کتاب را برای سردبیر زن روز بردم. باور نمی کرد. اگر به یادش نمی آوردم که کاغذهای مارکدار مجله را از او گرفته بودم باور نمی کرد. یادم می آید وقتی اوژنی گراندیه بالزاک را ترجمه می کردم، در یک روز تعطیل من ۵۴ صفحه از کتاب را ترجمه کردم. منتها امروز دیگر نمی توانم.

چرا؟

به دو دلیل. دلیل اول طبعاً کهولت است، اما دلیل مهم تر این که در آن موقع خیلی بد ترجمه می کردم. نه این که دقت نداشته





حقوقی ترجمه کرده‌ام اقتصادی ترجمه کرده‌ام، پزشکی، سیاسی، اجتماعی، علمی. مدت‌ها برای مجله‌های علمی کار کرده‌ام. در ترجمه مطالب علمی هم دشواری خاصی ندارید؟

نه. خوشبختانه ابزار کارم را هم دارم. برای ترجمه متون فنی من حداقل ده دوازده فرهنگ لغات فنی دارم. سال‌ها خریده‌ام و جمع کرده‌ام. در زمینه ادبیات فرهنگ‌های گوناگون دارم.

شما گویا از محدود مترجمینی هستید که از طریق ترجمه زندگی کرده‌اید؟ یعنی واقعاً و به معنای واقعی کلمه حرفه‌ای بوده‌اید؟

البته کارمند دولت بودم، اما حقوق دولتی حتی کفاف نان منزل را نمی‌داد. قلم زدن و ترجمه کردن هم وسیله‌اش تشفی خاطر بود، آرزوهایم را برآورده می‌کرد و هم وسیله‌امرار معاش. منتها نحوه کار مرا به عرصه‌های گوناگون کشاند. یعنی اگر به کتابخانه‌ام نگاه کنید می‌بیند که تقریباً تاریخ ادبیات همه مملکت‌ها را دارم و اینها را جمع کرده‌ام. و بخصوص این از زمانی جدی شد که برای رادیو گفتار می‌نوشتم، یعنی برنامه داشتم.

از چه سالی شروع شد و گویا یک برنامه هم بوده دو سه برنامه در هفته داشتید؟

وقتی از آمریکا برگشتم، که به عنوان بورسیه به آنجا رفته بودم، یعنی در سال‌های ۱۳۳۶ یا ۳۷ برنامه‌ام در رادیو از برنامه دوم شروع شد و تا سال ۵۷ ادامه داشت. برای رادیو برنامه ادبیات جهان می‌دادم. برنامه کتاب می‌دادم که بررسی بهترین کتاب‌هایی بود که در جهان چاپ می‌شد. بهترین کتاب‌ها را انتخاب می‌کردم. در هر برنامه راجع به ۲ یا ۴ کتاب مطلب می‌نوشتم. جهان‌اندیشه بود که باز ارتباط با دنیای کتاب داشت و بررسی شرح حال اهل اندیشه و فرهنگ و تفکر برنامه جهان هنر را داشتیم. در برنامه ادبیات جهان شرح حال بیش از ۲۷۰۰ نویسنده را نوشته‌ام و آثارشان را بررسی کرده‌ام. در جهان هنر شرح حال بیش از ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ هنرمند را تقدیم داشته‌ام. تعداد کتاب‌هایی که بررسی کرده‌ام از اندازه بیرون است.

وقت می‌کنید که کتاب‌های گذشته‌تان را تصحیح کنید؟

حتماً. من «سرهنگ شابر» را در دروه جوانی ترجمه کرده بودم و بعد از مدتی خواستم در آن تجدید نظر کنم و دوباره چاپش کنم. این تجدید نظر به اندازه‌ای عجیب و غریب بود که حد نداشت. از بس خط زده بودم دیگر خطوط و سطوح نسخه اصلی را نمی‌دیدم. هم‌اکنون را از سر نو نوشتم و اصلاح کردم و پاک‌نویس کردم، و مانند فقط یک جمله، که نمی‌دانستم. به هر کس که

باشم. دقت در حد سوادم داشتم، اما سواد نداشتم. الان برای یک فعل ساده، مثلاً «شناختن» از متن فرانسه به فارسی، برای برگرداندن همین یک لغت گاهی از سر و سواس بیست بار فرهنگ



لغات باز می‌کنم. می‌گویم نکند دقایق و ظرایفی در این «شناختن» باشد که من متوجه‌اش نشده باشم. در زمان ترجمه مثلاً برای زن روز سواد و دقت بیشتر از سال‌های پیش بود. منتها باز هم کمتر از امروز. در زمانی که برای «تماشا» کار می‌کردم، سردبیر وقت روزهای چهارشنبه دست کم ۱۰ مقاله می‌داد که برای شنبه می‌خواست و من آماده می‌کردم و روز شنبه دست کم چهار پنج مقاله که دوشنبه می‌خواست. سرعت تا این حد بود.

دلیل این سرعت چه بود؟ آیا می‌خواهید بگوئید که ساختمان جمله در زبان فرانسه ساده و مستقیم در ذهن‌تان فارسی می‌شد؟

از بس که خوانده‌ام و ترجمه کردم دیگر برایم ملکه شده. شکل و ساختمان جمله در زبان فرانسه بسهولت فارسی می‌شود. پنجاه سال است که ترجمه می‌کنم. پنجاه سال است که با این دو ساختمان و برگردان آن کار دارم. چند وقت پیش مقاله‌ای از آیزایا برلین، از مجله انکانترا انگلیسی ترجمه می‌کردم. گاهی یک جمله نویسنده شامل ده بیست سطر بود. من فقط برای این که صفحاتم خط خوردگی نداشته باشد روی کاغذ چرکنویس ترجمه می‌کردم و با مختصر حک و اصلاحی پاک‌نویس می‌کردم.

سرعت شما الان چقدر است؟

فرض کنید ساعت ۸ کارم را شروع کنم، تا ساعت ۱۲ ظهر کار می‌کنم. و بعد از ظهر از ۴ تا ۱۰ شب در عرض این مدت ۱۰ صفحه رقی ترجمه می‌کنم. دلیل این سرعت بیشتر این است که بافت کلامی، بافت جمله و عبارت زبان دستم آمده است.

در ترجمه ادبیات پیشرو و آوانگارد هم سرعت دارید؟ در ترجمه ادبیات کهن هم همین سرعت را دارید؟

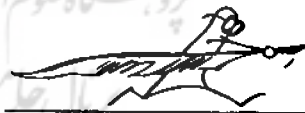
فرقی نمی‌کند. من مدت‌ها رساله علمی هم برای این و آن ترجمه می‌کردم. خدا می‌داند چند تا رساله پزشکی و فنی و

می‌شناختم گفتم. به دوستان فرانسه زبان. حتی در آن زمان به انستیتو فرانسه رفتم و یک بار شنیدم که چند معلم تازه آورده‌اند و سرانجام یکی از آنها مشکل را حل کرد.

شما اکثراً کتاب‌های خود را خود انتخاب کرده‌اید، آیا اکثر مترجمین هم همین طورند؟ آیا همه مترجمین این بصاعت ادبی انتخاب را دارند؟

از یکی از دوستانم که از شایسته‌ترین مترجم‌ها و شایسته‌ترین اهل قلم است پرسیدم کتاب سرهنگ شابر بالزاک را خوانده است یا نه. گفت که نخوانده است. پرسیده‌ام از بالزاک چه خوانده‌اید؟ معلوم شد فقط آن کتاب‌هایی را خوانده است که ترجمه کرده است، دیگر هیچ. شاید بسیاری از دوستان مترجم برنجدند که چرا چنین می‌گویم اما تعداد کتاب‌هایی که اکثر مترجم‌های ما خوانده‌اند معادل همان کتاب‌هایی است که ترجمه کرده‌اند. این مشکل ترجمه در ایران است. شما کتابی را به دست می‌آورید، می‌خوانید، می‌پسندید، ترجمه می‌کنید، می‌دهید به ناشر و چاپ می‌کنید. نه سلیقه‌ای هست، نه برنامه‌ای، نه هدفی. گاهی وقت‌ها حتی نویسنده را نمی‌شناسید، دوم اینکه در ایران نوعی پیروی از مد هست. مثلاً دکتر ابراهیم یونسی از مهمترین مترجمین ماست.

آلودگی زبان حاصل کار بی سوادهاست



آدمی است که خودش کتاب‌هایش را انتخاب می‌کند. می‌دانم که در حال حاضر مشغول ترجمه کتابی است از جرج گیسینگ. شما به ندرت کسی را پیدا می‌کنید که نام گیسینگ را شنیده باشد. وقتی کتاب او درآمد. آن وقت همه ناگهان به دنبال این نویسنده می‌روند و ناگهان کتاب‌های دیگری از این نویسنده مثل قارچ از زمین سبز می‌شود. از طرف دیگر، اگر کتاب موفق بشود، ناگهان دو سه ترجمه - ترجمه که چه عرض کنم، رونویسی - از همین کتاب در بازار نشر می‌بینید. هر کتابی که در ایران فروش داشت، ناشران سیار قاچاقی چاپ می‌کردند. این البته مسأله نشر است که مقوله دیگری است. ما ناشر نداریم. البته می‌توانیم بگویم که داریم پیدا می‌کنیم. صرفنظر از موسسه‌هایی که توسط اساتید دانشگاه و



همکاران اداره می‌شود موسسه‌هایی که به دست استادان حقیقی و فضیلت حقیقی کشورمان سپرده شده است. سازمان‌های انتشاراتی جدیدی هم رفته رفته پیدا می‌شوند

شما در طول آن سال‌های پیش از همه نویسندگان و نویسندگان گمنام‌تر کشورهای دیگر کتاب ترجمه کردید. با «معرفت» تا کی بودید و کار کردید؟

تا سال ۱۳۲۷ و ۲۸ که من به نظام رفتم. بعد از نظام تا سال ۳۳، که رفتم به آمریکا. البته در این فاصله هم درس می‌خواندم و هم کار می‌کردم. بعد رابطه‌مان قطع شد و او چند کتابی از من داشت که چاپ کرد، و بعضی از کتاب‌ها را چندباری تجدید چاپ کرد من دیگر کتاب تازه‌ای به معرفت ندادم.

بقیه مترجمین «صد کتاب» را شما انتخاب کردید یا خودش پیدا کرد؟

پس از قطع رابطه ما خودش پیدا می‌کرد. من و سید حسینی بیشتر از شش هفت تا ترجمه نکردیم.

به متن کتاب‌های قبلی خود زیاد رجوع می‌کنید. برای تصحیح و حک و اصلاح؟

در حال حاضر هر کتابی را که بخوام تجدید چاپ کنم، دست کم از نظر فارسی برمی‌گردم و تجدید نظر می‌کنم، البته متن اصلی را جلوم باز می‌کنم. اشتباه هم گاهی هست، یا زیاد هست. همین مجموعه سرهنگ شابر را که داشتم تجدید نظر می‌کردم، دیدم اشتباه فاحشی کرده‌ام دو فعل، Embarraser و Embrasser را اشتباه دیده‌ام و ترجمه کرده‌ام. البته فارسی کتاب را خیلی به هم ریختم. یا من رمان عظیمی ترجمه کرده‌ام که سوارس

ترجمه کرده‌اند که چاپ می‌شود و شد. در حال حاضر ترجمه کارگران دریا کار اردشیر نیکپورست که از مترجمین بسیار خوش ذوق و با سواد ایران بود.

بزرگترین رمان دنیا می‌داند و آن گزند دل‌بستگی است. وقتی که خواستم تجدید نظر کنم به اندازه نیم جمله اشتباه در آن دیدم. شما دوره‌ای را هم در فرانکلین و براستار بودید؟

خیر. من در فرانکلین کار نکردم. فقط کتابی بود به اسم «سنگ‌ها» برای سری جوانان و من آن را ترجمه کردم. مدت يك سال هم ادیتور بودم، برای کتاب‌های جیبی. همیشه مستقل بودم.

همه ترجمه‌ها یگان انتخاب‌های خودتان بوده است؟
همه آنها انتخاب‌های خودم بوده است.

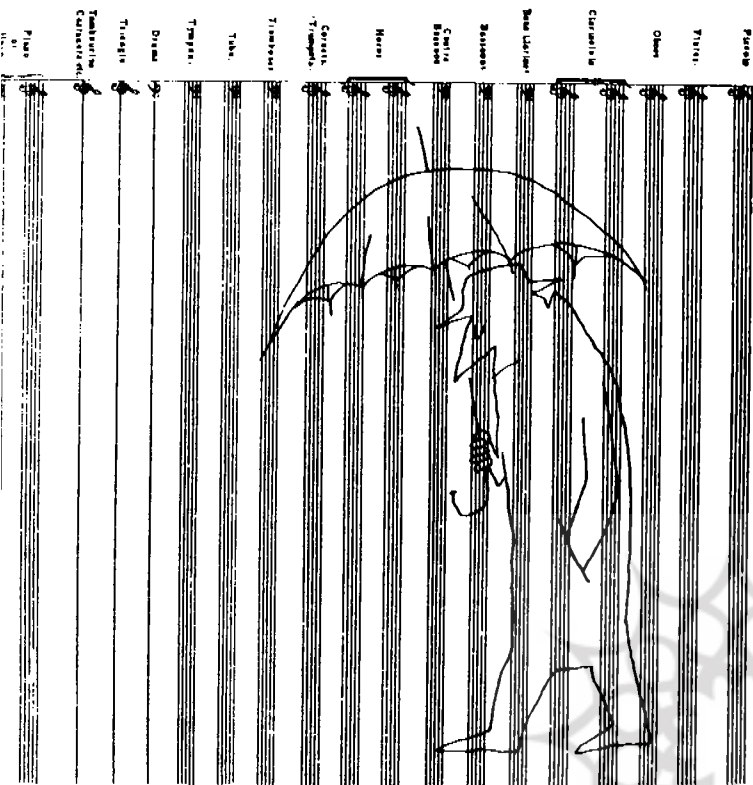
چه جوری انتخاب می‌کردید؟ ضرورت فرهنگی ملاک انتخاب بود؟ کسی به شما توصیه می‌کرد؟ این همه کتاب را چگونه انتخاب کردید؟
من بیشتر رفته‌ام که اول نویسندگان دنیا را بشناسم و از این راه به دنبال کتاب بروم هیچوقت هم تابع مد روز نبودم.

و حالا فکر می‌کنید که مترجم بودن به چیز خاصی نیاز دارد، به یک ویژگی؟
بی برو برگرد. دست کم دو چیز لازم دارد و شاید هم بیشتر. اول که باید زبان مبدأ و مقصد را بداند. دوم این که مقداری اطلاعات عمومی داشته باشد.

مقداری اطلاعات عمومی لازم است. در جایی از کتاب له زور یانتال یعنی اشعار مشرق زمین صحبت از یونان است. بعد به بیتی می‌رسیم و واژه «کاناریس»، که شما با اندک فرانسه‌ای حدس می‌زنید که همان «قناری» است و جمع قناری هاست. مرحوم مستعان هم همین را ترجمه می‌کند. اما این کلمه اسم خاصی است، نام قهرمان جنگ‌های استقلال یونان، ضد ترکان عثمانی. کافی بود شما در می‌یافتید که عبارت معنی نمی‌دهد، بیشتر موشکافی می‌کردید و در می‌آمد. پس مختصری اطلاعات عمومی می‌خواهد سواد می‌خواهد. همین فقدان اطلاعات عمومی ست که در کتاب سباستوپول تولستوی، روسیه برنده جنگ‌های کریمه می‌شود و نه شکست خورده.

گویا جایی گفته شده که مرحوم مستعان اصلاً زبان خارجه نمی‌دانست.

این را آقای علی اکبر کسمایی نوشته‌اند تا آنجا که ایشان می‌دانند مرحوم مستعان اصلاً فرانسه نمی‌دانسته است. حتی ذکر می‌کنند که گویا مرحوم مستعان ترجمه بینوایان را از يك نفر خریده بود و به نام خود چاپ کرده بود. البته مستعان در مقدمه بینوایان گفته بودند که برخی از کارهای دیگر هوگو مثل کارگران دریا را هم



شما با اکثر مترجمین ایران آشنایی دارید. داشته‌اید. از جمله با مترجمینی که در ایران ما آنها را با یک عبارت مترجمین بازاری جمع می‌بندیم. مثل مرحوم شکیباپور و مرحوم منصور و آنها حتماً برای مشاوره و مسایل حرفه‌ای با شما آشنا و دوست بودند. مثلاً شکیباپور فرانسه می‌دانست؟

نه. بدبختانه نه. مرحوم شکیباپور را خوب می‌شناختم و خدایش بیامرزد. گناه اصلی چاپ ترجمه‌های شکیباپور و مترجمین شبیه به او به گردن ناشران ماست. روزی که مرحوم شکیباپور فوت کرد، روزنامه‌ای در تهران برایش مرثیه نوشت به این مضمون که او ۱۵۰ اثر را ترجمه کرده است. اما من می‌دانم که او فرانسه نمی‌دانست. از ابتدا نمی‌دانست و تا انتها هم نیاموخت. از آبرکامو ترجمه کرده است به نام زنا. داستان را جوری ترجمه کرده بود و تا انتها چیزی از زنا در آن ندیده بود. تعجب کرده بود. چاره کار را در این دیده بود که دو سه صفحه‌ای خودش بنویسد زنائی

توی داستان بیاورد. و همین کار را کرد. خدا بیمارزدش.

و مرحوم منصوری؟

او راهم می شناختم. او البته مورد دیگری ست. خدا رحمتش کند. سوداش بیشتر از آن حدی بود که در کتاب هایش هست. بهترین نظر درباره مرحوم منصوری را استاد ما جناب کریم امامی نوشت. این زیباترین مقاله بود. اگر مرحوم منصوری آن گرفتاری ها را در زندگی نداشت، شاید یکی از بهترین مترجمین ما می شد و شاید یکی از بهترین نویسندگان. این مملکت بود. بگذارید از يك آدم دیگر مثالی بزنم. کسی بود در سالهای ۱۳۳۰ به نام مسعودی که از ایران رفت. اما کتابی نوشته بود، يك رمان که هر جا برد کسی چاپ نکرد. به گمان روی نوشته اش نوشت داستان عشق من، نوشته استغفان تسوایک، به ترجمه مسعودی و فوراً برایش چاپ کردند. مرحوم منصوری آن اوایل خیلی کتاب ترجمه کرد. کتاب های آگاتا کریستی و پلیسی های متعدد. بعدها به سراغ کتاب های دیگر رفت.

از کارهای مترجمین دیگر، کدام را

می پسندید؟

خیلی ها هستند. الان مترجمین بسیار خوبی داریم. چندتا اسم به عنوان نمونه نام ببرم، فقط نمونه، مثل سرور انم یونسی، نجفی، سبحانی، دکتر رحیمی، جلال ستاری، سیدرضا حسینی، دکتر صالح حسینی... خدا زحمت کند مرحوم خانلری، مرحوم مینوی را. من چند ترجمه درخشان و شاهکار از مینوی دیده ام، یاتریستان و ایزوت مرحوم خانلری واقعاً شاهکار است، یا ترجمه اش از ژرارد نروال، یا دکتر حکاک که نام جونز را ترجمه کرده است و در این جا باید مقام جداگانه ای هم به ترجمه های به آذین داد. در هر حال نسل جوانی دارد می آید و خوب می شود.

چندتا کتاب ترجمه کرده اید؟

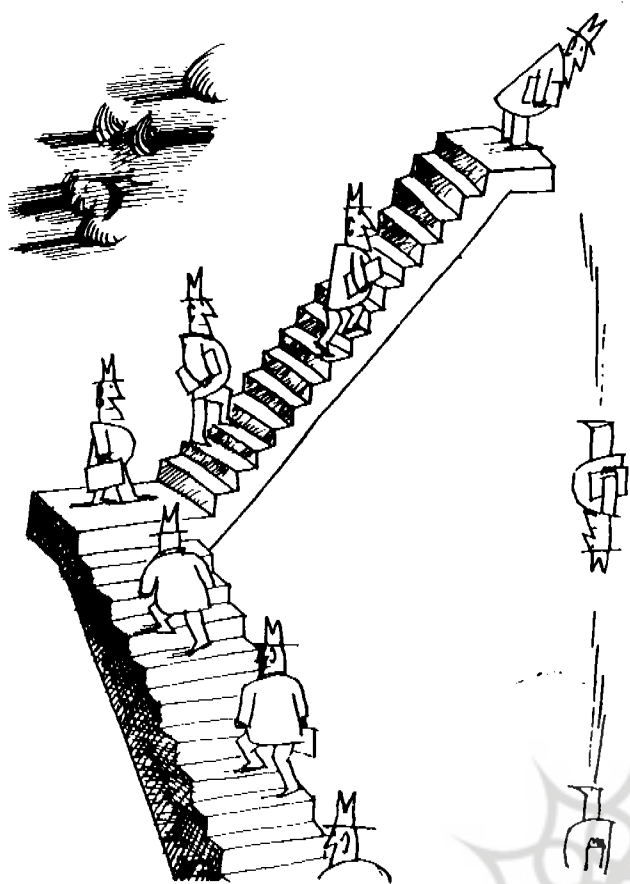
راستش نمی دانم. دست کم سی چهل کتاب چاپ شده باید باشد، اما بیش از ۵۰ تا هم در مجله ها و روزنامه ها که به قطر و اندازه کتاب بوده اند و کتاب نشده اند. من از هیچکدام نمونه ای ندارم.

خودتان کدام ها را می پسندید؟

از همه کتاب هایی که ترجمه کرده ام خوشم آمده که ترجمه کرده ام. همه را دوست دارم. جدا از اینها که نام بردم، مثلاً دافنیس و کلونه را هم دوست دارم، که يك رمان دوره باستان است.

فکر نمی کنید در طول این سال ها ترجمه ها و فارسی ترجمه ها زبان فارسی را آلوده کرده است؟

آلودگی حاصل کار بی سوادهاست و آنها بی شک به زبان لطمه



زده اند. همین کتاب «غلط ننویسیم» استاد نجفی بر از مثال هایی است که از ترجمه های بد می آید. من البته با همه نظرهای دوست بسیار ارجمندم جناب آقای نجفی موافق نیستم، اما به هر حال اشتباهها کار مترجمها هم هست.

آیا اثر یا متنی هست که قابل ترجمه به فارسی نباشد؟

هم هست هم نیست... و این جا مسأله شعر و نثر را باید از هم جدا کرد و ویلیام لاین فلپس William Lyon Phelps می گوید که ظرائف و دقائق شعر پوشکین و لرماتوف در هیچ زبانی درک پذیر نیست. شعر حافظ ما هم به همین گونه است. اما مسأله نثر چیز دیگری است. اگر ما بتوانیم برای آثار گوته مترجمی مثل ژرارد نروال پیدا کنیم، برای ترجمه آثار ادگار آلن پو مترجم هایی مثل بودلر و مالارمه پیدا کنیم برای ترجمه آثار استاندال و موریاک و پروست مترجمی مثل اسکات مانکریف پیدا کنیم و برای ترجمه آثار نویسندگان بزرگ روس مترجم هایی مثل مریمه و هانری مونگو و هوفمان پیدا کنیم، و برای ترجمه جویس مترجمی مثل والر لاریو پیدا کنیم آن وقت همه مشکلها حل می شود. زبان فارسی غنای خیره کننده ای دارد و اگر بتوانیم همه این گنجینه را به کار ببریم، توفیق با ما است من دوره سربازیم را در پشتکوه گذرانده ام... هر وقت که با مردم بومی به جنگلها می رفتیم، می دیدم که همه درختها

در بارهٔ ضرورت تجدید ترجمه کتابهایی که از چندی پیش به زبان فارسی برگردانده شده است، مثل ایللیاد و اودیسه یا آثار کلاسیک دیگر چه نظری دارید؟

این کار کار مشکلی است... باید مقابله‌هایی صورت بگیرد و سرمایه‌های بسیار وقف این کار بشود... تجدید ترجمه در همه جای دنیا معمول است... یادم هست... سال ۱۹۴۵ بود... کتابی در سلك مجموعه آثار پوشکین به زبان فرانسه برگردانده شده بود. هفتهٔ نامهٔ نول لیتر مقاله‌ای در این باره داشت... نوشته بود که به این ترتیب هفتاد و پنجمین باری است که آثار پوشکین به زبان فرانسه برگردانده می‌شود.

اما باید دانست. که این ترجمه‌ها بحث دیگری دارد و آن تجدید ترجمه‌ها که ما می‌کنیم بحثی دیگر... اینجا تجدید ترجمه - صرف نظر از مواردشان - اغلب رونویسی از ترجمه‌های گذشته است و بدبختانه اکنون مترجم‌هایی هم که در سایهٔ نبودن نقد درست شهرتی پیدا کرده‌اند به تجدید ترجمه‌هایی از راه رونویسی دست می‌زنند.

و گله‌ها اسم مشخصی دارند، چند سالی در رشت دبیر بوده‌ام، آنجا هم، یعنی در شمال ایران، همه درختها و گله‌ها و ماهیها اسم دارند همچنانکه در جنوب کشور همهٔ این چیزها اسم دارند. اما بیاید یک فرهنگ فرانسه به فارسی یا انگلیسی به فارسی را باز کنید، می‌بیند جلوی اکثر نامهای پرندگان و ماهیان و درختها و گله‌ها نوشته شده است نوعی پرنده، نوعی ماهی، نوعی درخت، نوعی گل... مشکل دیگر نبودن فرهنگ زبان فارسی جامع و مانعی در دسترس ما است. اگر روزی مجمعی به گردآوری همهٔ گویشهای سراسر ایران بپردازند و همان کاری را بکنند که مثلاً مرعشی برای لغت گیلکی کرده است، یا دیگران برای لغت اصفهانی و لغت سمنانی کرده‌اند، آن وقت بسیاری از دشواریها از میان برداشته می‌شود.

زبان فارسی در پرتو همبستگی با زبان عربی، و در پرتو کتابهای بسیاری که در زمینهٔ کلام، فلسفه، منطق، فقه، نوشته شده است، زبان مسلطی می‌تواند باشد... و آن وقت می‌توانیم هر حرفی را که خواسته باشیم به فارسی برگردانیم... و غنای بیتشری به زبان فارسی بدهیم... زیرا که به برکت همین ترجمه‌هایی که تاکنون صورت گرفته است زبان فارسی امروز چیزی برتر از زبان فارسی چهل پنجاه سال پیش شده است.

